

ارائه بینش و جهان بینی متعالی در حکایات‌های تربیتی قرآن

محمدحسین مردانی نوکنده

استادیار دانشگاه فنی و حرفه ای دختران مائده گرگان، گرگان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۸/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۱۱)

چکیده

از شرایط مهم توفیق در هر کار، به ویژه امر خطیر تربیت، اتخاذ روش‌ها و شیوه‌هایی است که فرد را در رسیدن به هدف و در پیمودن راه کمال یاری بخشد. مهم‌ترین تعلیم و اساسی‌ترین بینشی که اسلام می‌خواهد به انسان ارائه دهد، بینش توحیدی است. قرآن می‌خواهد انسان را با خدا آشنا کند و درباره خدا به انسان معرفت بدهد. در قرآن کریم حکایات‌ها و داستان‌های تربیتی فراوانی وجود دارد که در صدد ارائه بینش و جهان بینی متعالی به انسان می‌باشد. سؤال اصلی در این تحقیق آن است که حکایات و داستان‌های تربیتی قرآن، چگونه به انسان در ارائه بینش صحیح و جهان بینی متعالی یاری می‌رساند؟ هدف اصلی، ارائه بینش و اعطای جهان بینی متعالی به انسان از طریق نتایج و دستاوردهای حکایات تربیتی مستخرج از قرآن می‌باشد. نتایج اصلی که از مقاله قابل استخراج است، عبارتند از: قرآن کریم در تلاش است تا با ارائه بینشی صحیح نسبت به حقایق جهان هستی، حجاب‌های غفلت را از دیدگان انسان بزدايد. همچنین تغییر بینش‌ها و نگرش‌های نادرست و جایگزینی باورها و ایده‌های صحیح، دستاورد دیگر حکایات قرآنی می‌باشد. در نهایت، ارائه بینش صحیح از طریق مواجهه کردن آدمی با واقعیت‌ها و ارائه بینش به شکل عملی باعث می‌گردد که افق دید انسان در جریان عمل (دستاورد عملی) تغییر یابد و به حقیقت رهنمون گردد.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، بینش، جهان بینی، حکایات تربیتی، کمال.

مقدمه

تفکر و اندیشه اصل و اساس حیات انسانی است؛ زیرا انسانیت انسان و ادراک او از عالم، آدم و خدا، به نحوه تفکر او بستگی دارد. با تفکر است که استعدادهای پنهان آدمی از قوه به فعل درمی آید و زمینه حرکت کمالی او فراهم می شود. سیر تربیت باید به گونه ای باشد که مترقی به فکر صحیح راه یابد و اندیشیدن درست شاکله او شود تا زندگی حقیقی بر او رخ نماید؛ زیرا نیروهای باطنی انسان و حیات حقیقی او با فکر فعال می شود و با گشودن دریچه تفکر، درهای حکمت و راه یابی به حقیقت بر او گشوده می شود.

در طول تاریخ، پیامبران الهی منادی اندیشه ورزی بوده اند و در سیره تربیتی خود همواره تلاش می نمودند تا چشمه فکر و اندیشه صحیح را در نهاد آدمی به جوشش درآورند و می کوشیدند تا مرغ اندیشه را از قفس خرافات و موهومات برهانند و افق های وسیعی را در فراروی انسان ها بکشایند. در شیوه تربیتی علمای اخلاق نیز بخش قابل توجهی از تدابیر و رهنمودهای اصلاحی آنان مربوط به بُعد شناختی انسان می گردد، چراکه اساساً ایجاد یک تحول اخلاقی و انقلاب روحی بدون تغییر و تحول در بینش و نگرش انسان میسر نمی باشد و در صورت وقوع نیز قطعاً ثبات و داوم نخواهد داشت. همان گونه که برای شناخت راه از بیراهه در جاده ها و بیابان ها نیاز به علامت ها و نشانه ها داریم، به همین گونه برای شناخت حق از باطل در مسیر زندگی و در طوفان غرایز و هوس ها به نشانه هایی روشن و بینش های صحیح و متعالی نیازمندیم. قرآن در لابه لای داستان ها و حکایت های خود، با ارائه الگوهای شایسته و ارائه بینش صحیح، چراغ های فروزانی را فرا راه انسان ها قرار داده است.

در باب پیشینه پژوهش حاضر متذکر می شویم که کارهای پراکنده ای در این موضوع صورت گرفته که در منابع پایانی این مقاله، به جنبه ها و ابعادی از این موضوع اشاره شده است و در این پژوهش تلاش شده تا با ابتکار و خلاقیت نویسنده، موضوع در قالب و سیر منطقی جدیدی به رشته تحریر درآید، به گونه ای که با خواندن این مقاله، مخاطب به مرحله

بالتری از بینش و جهان بینی دست یابد. در این جستار، به شیوه‌هایی برای ارائه بینش اعطای جهان بینی درست در حکایت‌های تربیتی قرآن اشاره می‌شود.

طرح مسئله؛ اعطای بینش و اصلاح نگرش

نوع نگاه انسان به رخدادها و واقعیت‌های گوناگون و طرز تلقی او از جهان اطراف خود یا به عبارتی، جهان بینی او، در رفتارهای اخلاقی وی بسیار مؤثر است. گاه فردی به دلیل شرایط محیطی و یادگیری‌های غلط و تجربه‌های بد، از دیدگاهی نادرست به رخدادها و وقایع پیرامون خود می‌نگرد و طبعاً عملکرد او نیز که بر همین تصوّر‌ها و جمع‌بندی‌های غلط استوار گردیده، اشتباه خواهد بود. از این رو، در بسیاری از مواقع اعطای بینش و اصلاح نگرش‌ها مستقیماً به تغییر رفتار و عملکرد فرد خواهد انجامید و برخی از روانشناسان معتقدند که یکی از روش‌های درمانی مؤثر در راستای تغییر الگوهای رفتاری نامناسب غیراخلاقی، تغییر بینش‌ها و نگرش‌های افراد نسبت به امور و جایگزین کردن باورهای جدید به جای آنها است. پیامبران الهی و اولیاء دین کوشیده‌اند با ارائه بینشی صحیح نسبت به حقایق جهان هستی به آدمیان، حجاب‌های غفلت افرادی را بزدایند که به دلیل نداشتن بصیرت لازم، دچار انحراف شده‌اند و نیز آنان را با دادن بینشی صحیح به راه صلاح و فلاح رهنمون سازند (ر.ک؛ ابن‌شعبه حرّانی، ۱۳۶۰: ۸۸).

از جمله داستان‌هایی که به خوبی از نقش بسزای تغییر بینش در تغییر راه و روش حکایت دارد، داستان ساحران فرعون است. ساحران فرعون پیش از ورود به صحنه مقابله با موسی^(ع) تنها راه خوشبختی و سعادت را تقرب به دربار فرعون و بهره‌مندی از پاداش‌های دنیوی می‌دانستند و آرزویی جز این نداشتند که از مقربان فرعون به شمار آیند و رضایت خاطر شاهانه وی را فراهم آورند. از این رو، عاجزانه به او روی کرده، گفتند: ﴿...أَنْ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ * قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ: آیا اگر ما پیروز شویم، پاداش مهمتی خواهیم داشت؟ * (فرعون) گفت آری، و در آن صورت حتماً شما از زمره مقربان خواهید شد﴾ (الشعراء/ ۴۲-۴۱).

اما همان‌ها پس از مشاهده بی‌پرده آیات الهی و معجزه آشکار موسی^(ع) حجاب‌های غفلت از مقابل دیدگان‌شان کنار زده شد و چنان تحوّل عمیقی در نهادشان پدید آمد که دیگر تمام دنیا و زخارف آن در نزد آنان خوار به نظر می‌رسید و افق اندیشه آنان چنان گسترش یافته بود که به تمام دنیا و مظاهر فریبنده آن پشت پا زدند و جان خویش را در راه دوست در طبق اخلاص نهادند و عاشقانه به سوی مرگ شتافتند، چراکه آنها به دانش و بصیرتی دست یافته بودند که در پرتو آن توانستند حق را از باطل بشناسند و از ظلمت به وادی نور رهنمون شوند.

از این رو، آنان در برابر تهدیدهای فرعون نسبت به قطع دست و پاها و نیز به دار آویختنشان، قاطعانه و از روی بینشی عمیق یک صدا پاسخ گفتند که: «هیچ مانعی ندارد و هیچ گونه زبانی از این کار به ما نخواهد رسید! هر کار می‌خواهی بکن که ما به سوی پروردگاران باز می‌گردیم»: ﴿قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ﴾ (الشعراء/۵۰)؛ «یعنی تو با این کار نه تنها چیزی از ما کم نمی‌کنی، بلکه ما را به لقای معشوق حقیقی و معبود واقعی می‌رسانی، آن روز که این تهدیدها در ما اثر می‌گذاشت، ما خویشتن را نمی‌شناختیم و با خدای خود آشنا نبودیم و راه حق را گم کرده، در بیابان زندگی سرگردان بودیم، اما امروز گمشده خود را یافتیم. هر کار می‌توانی بکن!» (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۱، ج ۱۵: ۲۳۱).

لازم به ذکر است که ارائه بینش صحیح تنها در قالب سخنان، نصایح و مواضع خلاصه نمی‌شود، بلکه شکل عمیق‌تر و مؤثرتر آن مواجه کردن آدمی با واقعیت‌ها و ارائه بینش به شکل عملی است تا از این راه، افق دید فرد در جریان عمل تغییر یابد و به طریق حقیقت رهنمون گردد (ر.ک؛ قاسمی، ۱۳۸۵: ۱۷۴). به عنوان مثال، در سرگذشت شگفت‌انگیز همراهی خضر و موسی^(ع) مشاهده می‌کنیم خضر کسی بود که عملاً حجاب‌ها و پرده‌ها را از مقابل چشمان موسی^(ع) کنار زد و حقایق تازه‌ای را به او نشان داد و درهای علوم و دانش‌های جدیدی را به رویش گشود و او که در ابتدا تنها به چهره ظاهری آن حوادث (یعنی سوراخ کردن کشتی، به قتل رساندن یک کودک و برپا داشتن دیوار نیم‌ریخته برای مردمی که به آنها بی‌حرمتی کرده بودند)، چشم گشوده بود و آن کارها را زننده و خلاف منطقی می‌دید و لذا عنان صبر از کف داده، دائماً زبان به اعتراض می‌گشود، هنگامی که با راهنمایی و ارشاد

استادش، خضر، به اسرار نهایی و چهره باطنی این حقایق واقف شد، کاملاً آرام گرفت و به حقایقی دست یافت که تحول شگرفی در حوزه بینش و ادراک او نسبت به عوالم هستی برایش ایجاد نمود:

«گر خِضِر در بحر کشتی را شکست، صد درستی در شکستِ خِضِر هست
وهم موسی با همه نور و هنر، شد از آن محجوب، تو بی پَر مَپر»
(مولوی، ۱۳۶۷: د ۱).

قرآن کریم در آیات بسیاری در صدد برآمده تا بینش و برداشت صحیحی از حقایق گوناگون، همچون نگرش نسبت به خالق و معبود واقعی، نگرش به دنیا، حقیقت زندگی، حقیقت انسان، نعمت های الهی، مرگ و ... را به انسان ها عرضه فرماید؛ زیرا این بینش ها همچون چراغی فرا روی آدمی قرار گرفته اند و راه زندگی را به وی می نمایند. پس مسئله اصلی در این تحقیق آن است که انسان چگونه با تأمل و خواندن حکایت های تربیتی قرآن به مرحله بالاتری از بینش و جهان بینی ارتقاء می یابد؟ نمونه هایی از اینگونه بینش ها را می توان در داستان های قرآن سراغ گرفت که در اینجا بدان ها اشاره می شود.

۱- ارائه بینش در مورد خالق و معبود راستین

از مهم ترین وظایف انبیاء آگاهی بخشیدن نسبت به معبود واقعی و راستین و نیز بر حذر داشتن آنها از پرستش خدایان دروغین و خیالی بوده است. آنها با ارائه دلایل منطقی و مستدل، عدم صلاحیت بت ها و سایر معبودهای پوشالی و توخالی را آشکار می ساختند و تلاش می کردند تا عقل و اندیشه کسانی را که در مقابل ساخته های دست خود به سجده می افتادند و آنها را همه کاره خود می پنداشتند، از بند این زنجیرهای گران آزاد سازند و به آنها استقلال فکری و حریت در فکر و اندیشه را هدیه نمایند. به عنوان مثال:

۱-۱) قهرمان توحید و أسوه بت شکنی، ابراهیم خلیل الله^(ع)، از همان ابتدای دعوت خود، پدر یا عمومی بت پرستش را مورد خطاب قرار داد، می گوید: ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ

مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا: هنگامی که به پدرش گفت: ای پدر! چرا چیزی را می‌پرستی که نه می‌شنود، نه می‌بیند، و نه هیچ مشکلی را از تو حل می‌کند؟! ﴿(مریم/۴۲).

این بیان کوتاه و کوبنده، یکی از بهترین دلایل نفی شرک و بت‌پرستی است، چراکه یکی از انگیزه‌های انسان در مورد شناخت پروردگار، انگیزه سود و زیان است که علمای عقاید از آن تعبیر به مسئله «دفع ضرر محتمل» کرده‌اند.

ابراهیم^(ع) می‌گوید: پدر (عمو)! چرا تو به سراغ معبودی می‌روی که نه تنها مشکلی را از کار تو نمی‌گشاید، بلکه اصلاً قدرت شنوایی و بینایی ندارد و به تعبیر دیگر، عبادت برای کسی باید کرد که قدرت بر حل مشکلات دارد و از آن گذشته، عبادت‌کننده خود و نیازهایش را درک می‌کند، شنوا و بینا است، اما بت‌ها فاقد همه اینها هستند (ر.ک؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷: ۴۵-۴۶).

در صحنه‌ای دیگر، آن حضرت پدر و قوم بت‌پرستش را با طرح سؤال‌های منطقی در مقابل یک بن‌بست فکری قرار می‌دهد و آنها را زیر رگبار شدید اعتراضات خود قرار داده، می‌پرسد: ﴿قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ * أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ﴾: آیا هنگامی که آنها را می‌خوانید، صدای شما را می‌شنوند؟! * یا سود و زبانی به شما می‌رسانند؟! ﴿(الشعراء/۷۲-۷۳). یعنی حداقل چیزی که در معبود لازم است، این است که ندای عبادت‌کننده خویش را بشنود و در رفتاری‌ها به یاری او بشتابد یا لاقلاً از مخالفت فرمان او واهمه‌ای باشد. اما در این بت‌ها چیزی که نشان دهد آنها کمترین درک و شعوری دارند و یا کمترین تأثیری در سرنوشت انسان‌ها دارند، به چشم نمی‌خورد. آنها فلزات یا سنگ و چوب‌های بی‌ارزشی هستند که خرافات و نیروی توهم و پندار به آنها چنین موقعیتی بخشیده است (ر.ک؛ عاملی، ۱۴۰۳ق: ۹۸).

حضرت ابراهیم^(ع) در مقام بیداری وجدان‌های خفته و زنگارگرفته بت‌پرستان می‌گوید: نه تنها وضع این بت‌ها نشان می‌دهد که معبود واقعی نیستند، بلکه شما نیز به خوبی می‌دانید که: ﴿إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنَ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا...﴾: شما غیر از خدا فقط بت‌هایی (از سنگ و چوب) را می‌پرستید و دروغی به هم می‌بافید... ﴿(العنکبوت/۱۷).

آری، این بُت‌ها معبودهای قلابی و مجسمه‌های بی‌روحي هستند که زائیده خیالات باطل شمایند و در واقع، محلی از اعراب ندارند. همچنین آن حضرت با ارائه استدلال‌های عقلانی و منطقی در برابر نمرد، نشان داد که ادعای الوهیت او نیز پوشالی و توخالی است و او هرگز نمی‌تواند با سفسطه و مغالطه‌های خود، به گزاف تکیه بر مقام الوهیت بزند و افکار عمومی را فریب دهد (ر.ک؛ البقره/۲۵۸).

۱-۲) در داستان بنی اسرائیل شاهد آن هستیم که وقتی آن جماعت از رود عظیم نیل به اعجاز الهی عبور می‌کنند، در مسیر خود به قومی بُت‌پرست برخورد می‌کنند و چنان تحت تأثیر این صحنه قرار می‌گیرند که نزد موسی آمده، می‌گویند: ﴿... يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا آلِهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ...﴾ ای موسی! تو هم برای ما معبودی قرار ده، همان‌گونه که آنها معبودان (و خدایانی) دارند ﴿(الأعراف/۱۳۸). موسی^(ع) از این پیشنهاد جاهلانه و نابخردانه ناراحت شد و به آنها رو کرد و گفت: ﴿... قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ گفت: شما جمعیتی جاهل و نادان هستید ﴿(الأعراف/۱۳۸).

آری، سرچشمه بُت‌پرستی جاهل و نادانی بشر است؛ زیرا جاهل او نسبت به خداوند و عدم شناسایی ذات پاک او و اینکه هیچ‌گونه شبیه و نظیر و مانندی برای او تصور نمی‌شود، از سویی دیگر، جاهل انسان نسبت به علل اصلی حوادث جهان که گاهی سبب می‌شود حوادث را به یک سلسله علل خیالی و خرافی از جمله بُت نسبت دهد و نیز جاهل انسان نسبت به جهان ماوراء طبیعت و کوتاهی فکر او تا آنجا که جز مسائل حسّی را نمی‌بیند و باور نمی‌کند، این «نادانی‌ها» دست به دست هم داده‌اند و در طول تاریخ، سرچشمه بُت‌پرستی شده‌اند و گرنه چگونه یک انسان آگاه و فهمیده، آگاه به خدا و صفات او، آگاه از علل حوادث و آگاه از جهان طبیعت و ماوراء طبیعی ممکن است قطعه‌سنگی را فی‌المثل از کوه جدا کند و قسمتی از آن را در ساختمان منزل و یا پله‌های خانه مصرف کند و قسمت دیگری را معبودی بسازد و در برابر آن سجده نماید و مقدرات خویش را به دست او بسپارد؟ (ر.ک؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۱، ج ۶: ۳۳۴).

در مقامی دیگر می‌بینیم خدای متعال برای اصلاح نگرش و اعطای بینش به بنی‌اسرائیل که تقاضای رؤیت خدا را کرده بودند، پرتوی از جلوه خود را بر کوه طور ظاهر ساخت که از هیبت آن کوه از هم پاشید و موسی^(ع) و بنی‌اسرائیل از مشاهده آن مدهوش و بی‌هوش بر زمین افتادند! گویی خداوند با این کار می‌خواست بدان‌ها یادآور شود که وقتی آنها از مشاهده پدیده کوچکی از پدیده‌های عظیم جهان خلقت عاجز و ناتوان هستند، با این حال چگونه تقاضای مشاهده پروردگار خالق هستی را با چشم سر دارند؟

در صحنه‌ای دیگر، قرآن کریم خطاب به بنی‌اسرائیل که گوساله‌ای طلایی را به عنوان معبود خود برگزیده بودند، در سرزنش آنها می‌فرماید: ﴿وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ خَلْقِهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلْمُ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ﴾ قوم موسی بعد (از رفتن) او (به میعادگاه خدا)، از زیورهای خود گوساله‌ای ساختند؛ جسدی بی‌جان که صدای گوساله داشت! آیا آنها نمی‌دیدند که با آنان سخن نمی‌گوید و ایشان را به راه (راست) هدایت نمی‌کند؟! آن را (خدای خود) انتخاب کردند و ظالم بودند ﴿(الأعراف/۱۴۸)﴾. یعنی یک معبود واقعی حداقل باید نیک و بد را بفهمد و توانایی راهنمایی و هدایت پیروان خود را داشته باشد. با عبادت‌کنندگان خویش سخن گوید و آنها را به راه راست هدایت کند و طریقه عبادت را به آنها بیاموزد. اصولاً چگونه عقل انسان اجازه می‌دهد که معبود بی‌جانی را بپرستد که ساخته و پرداخته خود اوست. حتی اگر فرضاً آن زیورآلات تبدیل به گوساله‌ای واقعی هم شده باشد، باز هم شایسته پرستش نیست؛ گوساله‌ای که هیچ نمی‌فهمد و در نفهمی ضرب‌المثل است (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۰۲ق: ۹۱).

۱-۳) هنگامی که با پیامبر الهی، حضرت هود^(ع)، همراه می‌شویم، می‌بینیم آن حضرت خطاب به بت پرستان می‌گوید: ﴿قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ﴾ گفت: پلیدی و غضب پروردگارتان شما را فراگرفته است! آیا با من در مورد نام‌هایی مجادله می‌کنید که شما و پدرانتان (به عنوان معبود و خدا بر بت‌ها) گذارده‌اید، در

حالی که خداوند هیچ دلیلی درباره آن نازل نکرده است؟! پس شما منتظر باشید، من هم با شما انتظار می کشم ﴿(الأعراف/۷۱)﴾.

در حقیقت، بُت های شما از الوهیت تنها یک اسم بی مسمی دارند؛ اسمی که زائیده پندارهای خام شما و نیاکان شماست و گرنه با دیگر قطعات سنگ و چوب در بیابان و جنگل هیچ تفاوتی ندارند (ر.ک؛ طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۸: ۱۴۷).

۴-۱) حضرت صالح^(ع) برای اصلاح بینش و نگرش مشرکان و بُت پرستان درباره پروردگار حقیقی جهان، آیت و نشانه ای برای آنان ارائه نمود و آن ماده شتری بود که به اذن خداوند از دل کوه بیرون آمد: ﴿وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَمَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ﴾ ای قوم من! این ناقه خداوند است که برای شما نشانه ای است. بگذارید در زمین خدا به چرا مشغول شود و هیچ گونه آزاری به آن نرسانید که به زودی عذاب خدا شما را فرا خواهد گرفت! ﴿(هود/۶۴)﴾. به سبب بی توجهی قوم صالح به دستور خداوند، عذاب الهی آنان را فراگرفت و نابودشان ساخت.

۵-۱) حضرت سلیمان^(ع) نیز با ارائه یک نقشه مدترانه، فکر و اندیشه ملکه سبأ را به تسخیر خود درآورد و زمینه تحوّل روحی وی را فراهم آورد، به گونه ای که در نهایت، وی روی به درگاه الهی آورد و گفت: ﴿...قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (ملکه سبأ) گفت: پروردگارا! من به خود ستم کردم و (اینک) با سلیمان به خداوندی که پروردگار عالمیان است، اسلام آوردم ﴿(التمل/۴۴)﴾.

من در گذشته در برابر آفتاب سجده می کردم، بُت می پرستیدم، غرق تجمل و زینت بودم و خود را برترین انسان در دنیا می پنداشتم. اما اکنون می فهمم که قدرتم تا چه حد کوچک است و اصولاً این زر و زیورها روح انسان را سیراب نمی کند (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۱، ج ۱۵: ۴۸۲).

۶-۱) قرآن درباره ادعای الوهیت عیسی^(ع) که از جمله انحرافات اعتقادی مسیحیان به شمار می آید، در مقام ابطال این عقیده و اصلاح نگرش آنها می گوید: ﴿...قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ

شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا... بگو: اگر خدا بخواهد مسیح بن مریم و مادرش و همه کسانی را که روی زمین هستند، هلاک کند، چه کسی می‌تواند جلوگیری کند؟... ﴿المائدة/۱۷﴾.

اشاره به اینکه مسیح^(ع) مانند مادرش و مانند همه افراد بشر، انسانی بیش نبود و بنابراین، از نظر مخلوق بودن در ردیف سایر مخلوقات است و به همین دلیل، فنا و نیستی در ذات او راه دارد و چیزی که نیستی برای او تصور می‌شود، چگونه ممکن است خداوند ازلی و ابدی باشد؟! در جای دیگر نیز درباره عیسی و مادرش می‌فرماید: ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَأَنَّا بِاَكْلَانِ الطَّعَامِ أَنْظُرُ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ: مسیح فرزند مریم، فقط فرستاده (ی خدا) بود که پیش از وی نیز، فرستادگان دیگری بودند و مادرش زن بسیار راستگویی بود. هر دو غذا می‌خوردند (با این حال، چگونه دعوی الوهیت مسیح و پرستش مریم را دارید؟! بنگر چگونه نشانه را برای آنها آشکار می‌سازیم! سپس بنگر چگونه از حق بازگردانده می‌شوند) ﴿المائدة/۷۵﴾. یعنی کسانی که چنان نیازمند هستند که اگر چند روز غذا به آنها نرسد، قادر به حرکت نیستند، چگونه می‌توانند خدا یا در ردیف خدا باشند.

جالب اینکه غالباً در قرآن از حضرت عیسی^(ع) با تعبیر مسیح بن مریم (مسیح فرزند مادرش مریم) یاد شده، با اینکه در خصوص هیچ فرد دیگری چنین تعبیری نشده (که به نام مادر یا پدر وی نیز اشاره شده باشد)، این امر می‌تواند اشاره به این حقیقت داشته باشد که کسی را که روزی چنین بوده، سپس به صورت طفلی از مادر زاده شده، تدریجاً پرورش یافته و بزرگ شده، چگونه می‌توان او را با وجود این همه تغییر و تحولات و نیازمندی‌ها، خدا پنداشت و به پرستش او روی نمود؟ مگر نه اینکه خداوند از تمام این نقص‌ها و نیازها مبرا است و چنین ادعاهای باطلی حکایت از عدم شناخت و بینش درباره ذات ربوبی دارد.

۲- ارائه بینش در باب دنیا و ماهیت حقیقی آن

قرآن بینش ویژه‌ای در مورد دنیا به دست می‌دهد و ماهیت آن را برای انسان آشکار می‌نماید. می‌توان گفت طبق این بینش، راز دنیا در دو کلمه نهفته است: «آلم» و «أمل». دنیا سرای آلم و أمل است (ر.ک؛ ابن‌منظور، ۴۰۵ق: ۴۷).

دنیا سرای آلم است، از آن رو که آن را با بلا پیچیده‌اند. دنیا گذرگاهی است که آن را در مسیر آتشفشان و صخره‌های لرزان کشیده‌اند و هیچ مؤمن یا مشرکی بی‌بلا و دشواری از این گذرگاه نخواهد گذشت. نیمه دیگر رخسار دنیا، «أمل» است و این از آن روست که خداوند دنیا را زینت‌کده‌ای ساخته است و زمین را با انواع زینت‌ها آراسته است: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا...﴾ (الکهف/۷). به علاوه شیطان نیز در این زینت‌کده مأذون است تا به تزئین بپردازد. اما ویژگی تزئین شیطان آن است که زشت‌ها را نیز زیبا جلوه می‌دهد: ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾: گفت: پروردگارا! چون مرا گمراه ساختی، من (نعمت‌های مادی را) در زمین در نظر آنها زینت می‌دهم و همگی را گمراه خواهم ساخت ﴿(الحجر/۳۹).

قرآن با عرضه چنین بینشی در باب دنیا زمینه دگرگونی و تحوّل را در انسان فراهم می‌آورد. دنیا را سرای آلم دیدن، آمادگی برای پذیرش دشواری‌ها و رنج‌ها را در انسان به وجود می‌آورد. همچنین در یافتن اینکه دنیا سرای أمل است و دانستن اینکه کالای آن در زَرُورَق آرزو پیچیده شده، انسان را در معامله با آن هشیار می‌کند تا برای آن بهای گزافی نپردازد و جلوه‌های آن را جدّی نگیرد (ر.ک؛ باقری، ۱۳۷۸: ۷۹-۸۰).

قرآن برای ابطال پندار آن دسته از افراد کوتاه‌بینی که امکانات مادی افراد را دلیل بر حقانیت و سعادت و خوشبختی آنها می‌پندارند، تاریخ اقوام پیشین را در برابر افکار مؤمنان ورق می‌زند و انگشت روی نمونه‌های واضحی می‌گذارد، همچون قدرتمندان فرعون در مصر و نمرودیان در بابل و قوم نوح، عاد و ثمود در عراق، حجاز و شامات، تا مبدا مؤمنانی که

تهیدست و محروم‌اند، احساس کمبود و ضعف کنند و از کرّ و فرّ ظالمان بی‌ایمان مرعوب یا سُست شوند (ر.ک؛ عیاشی، ۱۳۸۰: ۳۲۲).

از جمله در سوره قصص، حکایت یکی از دنیاپرستان معروف یعنی قارون را به تصویر کشیده است که به جای آراستگی به معیارهای اخلاقی و انسانی خود را به زیورآلات و جواهرات آراسته می‌کرد و اینها را به عنوان معیارهای حقانیت خود به رخ دیگران می‌کشید. در این میان، اکثریت دنیاپرست و ساده‌اندیش با دیدن زرق و برق و نیز جاه و جلال قارون آه سوزانی از دل می‌کشیدند و آرزو می‌کردند که ای کاش به جای او بودند و همچون او زندگی می‌کردند (ر.ک؛ کلینی، ۱۳۶۲، ج ۴: ۵۹-۵۸).

اما هنگامی که آن دنیاپرست بی‌ایمان، با داشتن آن همه گنج‌ها و امکانات مادی در دل زمین فرورفت و طعمه قهر الهی شد، همگان به بی‌اعتبار و بی‌ارزش بودن چنین معیارهایی پی بردند و در فکر فرورفتند که اگر دیروز دعای مصرّانه آنها به اجابت می‌رسید و خدا آنها را به جای قارون می‌گذاشت، امروز چه سرنوشت شوم و عاقبت بدی در انتظارشان بود. از این رو، به شکرانه گفتند: ﴿... لَوْأَنَّ مِّنَ اللَّهِ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيُكَافِّرُنَا لَأُفْلِحَ الْكَافِرُونَ...﴾ اگر خدا بر ما منت ننهاده بود، ما را نیز به قعر زمین فرومی‌برد! ای وای! گویی کافران هرگز رستگار نمی‌شوند! ﴿(القصص/۸۲)﴾.

بدین ترتیب، خداوند گاه صحنه‌هایی را ترتیب می‌دهد تا نوع نگرش نادرست افراد را به موضوع تغییر دهد و معیارهای ارزشگذاری آنها را اصلاح نماید.

۳- ارائه بینش در باب مفهوم زندگی حقیقی

قرآن کریم در قالب برخی داستان‌ها و آیات حیات‌بخش خود از بینش نادرست برخی انسان‌ها نسبت به مفهوم زندگی پرده برداشته است و می‌کوشد تا انسان‌هایی را که سرمست مظاهر فریبنده دنیا شده‌اند و همچون کودکانی سرگرم بازی با وسائل خود می‌باشند و گاه به خاطر از دست دادن آن فریاد برمی‌آورند و دست حسرت می‌گزینند، از خواب غفلت بیدار سازد و معیارهای زندگی سعادت‌بخش را به آنها نشان دهد. به عنوان مثال، در حکایت معروف آن

دو دوست در سوره کهف مشاهده می کنیم یکی از آن دو که دنیا به کامش می گشت و باغ و راغ و ثروت های هنگفتش او را از خود بی خود کرده بود، با فخر فروشی به دوستش، آن همه ثروت و حشمت را دلیل بر حقانیت خود تلقی می نمود و یا حتی خود را طلب کار خدا نیز دانسته، می گفت: ﴿وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنْقَلَبًا: و باور نمی کنم قیامت برپا گردد! و اگر به سوی پروردگارم بازگردانده شوم (و قیامتی در کار باشد)، جایگاهی بهتر از اینجا خواهم یافت!﴾ (الکهف/۳۶). آری، او در چنین خیالات خامی غوطه ور بود که دوست مؤمن او برای اصلاح نگرشش در رد یافته های بی اساس وی به محاوره با او پرداخت و او را به خاطر دل بستن به نعمت های زودگذر دنیا که گاه در یک لحظه کوتاه با صاعقه های آسمانی و یا بلایی دیگر، زایل و نابود می شود، مورد سرزنش قرار داد و اندیشه های باطل او را به ریشخند گرفت و بر آن همه نادانی و ابله‌ی دوستش اظهار تأسف می نمود (ر.ک؛ الکهف/آیات ۳۲-۴۴).

یکی از رسالت های مهم انبیاء نیز آن بوده که مفهوم واقعی زندگی را برای مردم تبیین کنند، تا آنها بدانند زندگی فقط در دایره بسته خوردن، خوابیدن و تمتعات جنسی خلاصه نمی شود و اسارت در بند تعلقات مادی و شهوانی در اصل، از هر بندگی و اسارت گرانبارتر است (ر.ک؛ قرائتی، ۱۳۷۸، ج ۱۰: ۴۹ و فیض کاشانی، بی تا: ۵۸۹).

اولیای خدا آنانند که همچون یوسف^(ع) زندگی در تنگنای زندان را بر کاخ های مجلل آلوده به گناه ترجیح می دهند: ﴿قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ...﴾ (یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می خوانند... ﴿ (یوسف/۳۳). این زا آن روست که در منطق والای آنها، هر آزاد بودنی ارزش به شمار نمی رود و هر تحمل زندانی نیز عیب و عار نخواهد بود. آری، گرچه یوسف از نظر جسمانی برده بود و مالک هیچ چیز نبود، ولی همو ثابت کرد که آقاتر و آزادتر از او در سرتاسر کشور مصر وجود ندارد. آنجا که یوسف محبوب و معشوق یکی از زیباترین زنان مصر قرار می گیرد، همین غلام و برده، جواب رد به آن زن زیبای متشخص می دهد و می گوید در عین اینکه از لحاظ قانون مالکیت، تن من برده شماس، اما روحم آزاد است و بنده شهوت و هوی نیستم. من حاضرم

علاوه بر بردگی در چهاردیواری زندان هم به سر ببرم، اما هیچ گاه به اسارت و بندگی شهوت و معصیت تن در نخواهم داد. یا لقمان حکیم که قرآن کریم سوره‌ای به افتخار او و نام او اختصاص داد، گرچه برده و بنده بود، اما در عین حال، از لحاظ عقل، روح و اخلاق در نهایت آزادمنشی به سر می‌برد.

«زانکه لقمان گرچه بنده زاده بود، بنده بود و از هوی آزاده بود» (مولوی، ۱۳۶۷: دفتر اول).

در نقطه مقابل، چه بسیار کسانی بوده‌اند که در زندگی از نظر قانون مالکیت آزاد بودند و در ظاهر مملوک کسی نبودند، ولی در واقع، اسیر و برده‌ای بیش نبودند و عقل و اندیشه و نیز روح و جانشان در بند بود و از حمیت و شجاعتی که بتوانند خود را از بند اسارت و عادت‌های غلط و زشت برهانند، بی‌بهره بودند (ر.ک؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۴۷). قوم بنی‌اسرائیل نمونه‌ای از این گونه افراد به شمار می‌رفتند، چراکه آنها حتی پس از آزادی از یوغ بندگی فرعونیان، هنوز در بند عادات غلط و سنت‌های ناپسندی بودند که روح و اندیشه آنها را به بند کشیده بود و از این رو، جامه عمل پوشیدن به فرمان‌های الهی بسیار سخت و دشوار می‌نمود و به هر بهانه‌ای تلاش داشتند، از زیر بار آن مسئولیت‌ها شانه خالی کنند.

به همین دلیل، می‌بینیم این قوم سست‌عنصر تن‌پرور که سعادت و خوشی در زندگی را تنها در رفاه و آسایش تفسیر می‌نمودند و فقدان آن را دلیل بر ناکامی خود می‌پنداشتند، در کمال جسارت و بی‌پروایی به پیامبر خود، حضرت موسی^(ع)، روی کرده، می‌گفتند: ﴿قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا...﴾ گفتند: پیش از آنکه به سوی ما بیایی، آزار دیدیم، (هم‌اکنون) پس از آمدنت نیز آزار می‌بینیم... ﴿(الأعراف/۱۲۹).

گویی این جماعت نابخرد انتظار داشتند تا با آمدن حضرت موسی^(ع) کارهایشان یک شبه سامان بگیرد و خودشان بی‌آنکه دست به سیاه و سفید بزنند، از میوه‌های رسیده و شیرین حکومت پیامبرشان بهره‌مند شوند و حال آنکه خود را با چنین سختی‌ها و ناملایماتی مواجه می‌بینند، اعتقاد خود را به همه مقدّسات از دست داده، از پیامبر خود روی برمی‌گردانند (ر.ک؛ رازی، ۱۳۷۱: ۲۵۵).

۴- ارائه بینش در مورد انسان و حقیقت آن

بدیهی است که هرگاه انسان از منزلت وجودی و کرامت ذاتی خود آگاهی یابد و بداند که از بسیاری از آفریده های الهی برتری یافته است (الاسراء/۷۰) و خداوند به سبب همین کرامت ذاتی، او را به مقام خلیفه الهی برگزیده (البقره/۳۰)، وی را مسجود فرشتگان قرار داده (البقره/۳۴)، بزرگترین ظرفیت علمی را به وی ارزانی داشته است و تمام اسماء (و حقایق و اسرار عالم) را به وی آموخته است (همان) و در سرشت او علاوه بر عناصر مادی عنصری ملکوتی و الهی قرار داده شده است (السجده/۹) و او امانت دار خداوند در روی زمین است: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ...﴾ ما امانت را بر آسمان ها، زمین و کوه ها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر برتافتند و از آن هراسیدند، اما انسان آن را بر دوش کشید... ﴿(الأحزاب/۷۲) و تمام نعمت های زمین برای وی آفریده شده است (البقره/۲۹) و خلقت او بدون هدف و عبث نبوده است (المؤمنون/۱۱۵). علم و آگاهی بدین امور، آثار تربیتی و اخلاقی شگرفی بر زندگی انسان و نوع جهت گیری او خواهد گذاشت و زمینه دگرگونی و تحوّل او را فراهم خواهد آورد و او را از لاقیدی ها و باری به هر جهت زندگی کردن باز خواهد داشت.

در داستان خلقت انسان، مشاهده می کنیم فرشتگان بر اساس نوع درک و بینش خاص خود از انسان و نگرش تک بعدی که نسبت به وی داشتند، به انسان به چشم یک موجود سفاک، خونریز و فردی می نگریستند که سر به راه نیست، منشاء فساد و شرور در زمین می باشد. از این رو، به خدای متعال رو کرده، گفتند: ﴿...قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ فرشتگان گفتند: پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟! در حالی که ما تسبیح و حمد تو را بجا می آوریم و تو را تقدیس می کنیم. پروردگار فرمود: من حقایق را می دانم که شما نمی دانید ﴿(البقره/۳۰).

آنها فکر می‌کردند اگر هدف، عبودیت و بندگی است که ما مصداق کامل آن هستیم، همواره غرق در عبادت هستیم و از همه کس سزاوارتر به خلافت. بی‌خبر از اینکه عبادت آنها با توجه به شهوت، غضب و خواست‌های گوناگون در وجودشان راه ندارد یا عبادت و بندگی این انسان که امیال و شهوات او را احاطه کرده است و شیطان او را از هر سو وسوسه می‌کند، تفاوت فراوانی دارد، اطاعت و فرمانبرداری این موجود طوفان‌زده کجا و عبادت آن ساحل‌نشینان آرام و سبکبار کجا؟! (ر.ک؛ قمی، ۱۴۰۴ق. ۴۸).

خداوند نیز برای اصلاح نگرش فرشتگان نسبت به انسان اقدام به آزمایش نمود تا آنها را از قابلیت‌ها و استعدادها شگرف این موجود آگاه نماید و نشان دهد در کنار واقعیت‌هایی که فرشتگان از انسان دیده بودند، واقعیت‌های مهم‌تری نیز درباره انسان و مقام والای او وجود دارد که فرشتگان از آن آگاه نیستند و در صحنه همان آزمایش (یعنی تعلیم اسماء به آدم و فرشتگان) بود که ملائکه خود اعتراف نمودند میان آنها و آدم تفاوت از زمین تا آسمان است و منشاء ناباوری آنها به خاطر نگرش یک‌جانبه آنها به این موضوع بوده است (ر.ک؛ نصری، ۱۳۷۶: ۴۷).

در ماجرای دیگری مشاهده می‌کنیم به دنبال فرمان سجده بر آدم، ابلیس که به این موجود تنها به چشم یک مشت خاک بی‌ارزش می‌نگریست و خود را که از آتش آفریده شده بود، برتر و بالاتر از این مخلوق می‌دانست، بنای نافرمانی و سرپیچی گذاشت و درباره علت عدم سجده بر آدم جسورانه گفت: «قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أُمِرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ» (خداوند به او) فرمود: در آن هنگام که به تو فرمان دادم، چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟ گفت: من از او بهترم. مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل! ﴿(الأعراف/۱۲)﴾.

بزرگترین اشتباه ابلیس در این بود که به آدم تنها به چشم مشتکی خاک و گل می‌نگریست و باورش نمی‌شد که خدا چنین موجودی را لایق خضوع و کرنش فرشتگان قرار دهد. در حالی که غافل از این بود که امتیاز اصلی آدم همان «روح الهی» بود که در کالبد وی دمیده

شده بود و در پرتو آن، لیاقت خلافت و نمایندگی خدا را یافته بود و اگر ابلیس چشمان خود را به خوبی می گشود، می توانست «شعاع نور الهی» را در قالب این موجود گلین مشاهده کند:

«که چرا من سجده این طین کنم صورتی دون را لقب چون دین کنم
نیست صورت، چشم را نیکو بمال تا ببینی شعشعه، نور جلال»
(مولوی، ۱۳۶۷: د ۶).

۵- ارائه بینش در باب نعمت های خداوند

نگاه عمیق و دقیق به مواهب و نعمت هایی که خداوند به انسان ارزانی داشته و پی بردن به نقش حیاتی که هر یک از این نعمت ها در زندگی ایفا می کنند، ضمن آنکه حس شکرگزاری را در وجود انسان زنده می کند و عشق به خالق، این مواهب را در نهاد انسان می پروراند، اثرات تربیتی شایانی نیز بر روح و روان انسان به جای می گذارد و در تسکین روحی و آرام بخشی به آدمی بسیار مؤثر و نقش آفرین است (ر.ک؛ نجاتی، ۱۳۶۷: ۱۲۸). توجه به نعمت های خدا و یادآوری آنها سبب می شود که انسان کمبودها را کمتر احساس کند و از بیماری ها شکوه نکند، چراکه بر سلامت اعضاء دیگر خود شکرگزار است و نیز به خاطر از دست دادن چیزی جزع و فزع ننماید، چون بقیه امکانات و مواهب الهی را در اختیار دارد.

اینگونه افراد در سختی ها و طوفان های زندگی گرفتار یأس و نومیدی و نیز اضطراب و ناراحتی نمی شوند و از روحی آرام و قلبی مطمئن برخوردارند و توان آنها در مبارزه با مشکلات بیشتر است. آنها که در برابر خدا خاضع نیستند و او را پرستش نمی کنند، غالباً به خاطر آن است که در آفرینش خود و این همه نعمت های گوناگونی که به آنها ارزانی شده، نمی اندیشند و از این حقیقت غافل اند که این آفرینش بزرگ و پیچیده با نعمت های سرشار آن، جز از مبداء علم و قدرت بی پایان الهی نمی تواند سرچشمه گرفته باشد و آن را نمی توان به عوامل کور و کر طبیعی نسبت داد (ر.ک؛ حکیم، ۱۴۱۷: ۵۴۴).

پیامبران الهی برای تحریک حس حق شناسی مردم و متوجه ساختن آنها به پدیدآوردننده این همه زیبایی ها و شگفتی ها، به گوشه هایی از نعمت های مهم پروردگار که سراسر هستی را فراگرفته، اشاره می کردند؛ از جمله:

۵-۱) حضرت نوح^(ع) برای بیداری وجدان‌های خفتهٔ مشرکان، نخست دست آنها را می‌گرفت و به اعماق وجودشان می‌برد تا آیات انفسی را مشاهده کنند. سپس آنها را به مطالعهٔ نشانه‌های خدا در عالم بزرگ آفرینش دعوت کرده، آنان را به سیر آفاقی می‌برد، چنان که می‌فرماید: «چرا در برابر عظمت خدا خاضع نیستید، در حالی که خدا شما را آفرینش‌های گوناگونی داده است و آیا نمی‌بینید چگونه خداوند هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفرید و ماه را در میان آسمان‌ها مایهٔ روشنایی و خورشید را چراغ فروزانی قرار داده است؛ و خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید، سپس شما را به همان زمین بازمی‌گرداند و بار دیگر شما را خارج می‌سازد؛ و خداوند زمین را برای شما فرش گسترده‌ای قرار داد تا از راه‌های وسیع و درّه‌های آن بگذرید (و به هر نقطه می‌خواهید بروید)» (نوح/۲۰-۱۴).

۵-۲) حضرت هود^(ع) نیز برای اینکه حسن شکرگزاری قوم عاد را تحریک کند و چشمهٔ طاعت الهی را در وجود ایشان به فوران درآورد، به تشریح نعمت‌های الهی بر آنان می‌پردازد و می‌گوید: ﴿وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ * أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ: و از (نافرمانی) خدایی بپرهیزید که شما را به نعمت‌هایی که می‌دانید، امداد کرده است * و نیز شما را به چهارپایان و نیز پسران (لایق و برومند) امداد فرموده است * و باغ‌ها و چشمه‌ها به شما ارزانی فرموده است﴾ (الشعراء/۱۳۴-۱۳۲).

بدین ترتیب، زندگی شما را هم از نظر نیروی انسانی، هم کشاورزی و باغداری و نیز دامداری و وسائل حمل و نقل پر بار ساخته، به گونه‌ای که در زندگی خود احساس کمترین کمبود و ناراحتی نداشته باشید. ولی چه شد که بخشندهٔ این همه نعمت‌ها را فراموش کردید و شب و روز بر سر سفرهٔ او نشستید و او را نشناختید.

۵-۳) در صحنه‌ای دیگر، حضرت صالح^(ع) را می‌بینیم که به برشمردن گوشه‌هایی از نعمت‌های بزرگ پرودگار برای قوم سرکش ثمود می‌پردازد تا شاید از این طریق، حس حق شناسی را در وجود ایشان بیدار سازد و جرم‌های غفلت را از وجدان‌های زنگ‌زدهٔ آنها بزاید،

چنان که می‌فرماید: ﴿...هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا...﴾ اوست که شما را از زمین آفرید، و آبادی آن را به شما واگذاشت... ﴿(هود/۶۱).

۴-۵) این حضرت ابراهیم^(ع) است که در برابر بُت پرستان به توصیف پروردگار جهانیان و ذکر نعمت‌های مادی و معنوی او می‌پردازد تا آنها از طریق مقایسه چنین ویژگی‌هایی با بُت‌های کور و کر، خود راه حق را باز یابند. آنجا که می‌فرماید: «اوست که مرا آفرید و هم او مرا هدایت می‌کند و اوست که مرا غذا می‌دهد و سیراب می‌کند و هنگامی که بیمار شوم، اوست که مرا شفا می‌دهد و کسی که مرا می‌راند و پس از آن، زنده می‌کند» (الشعراء/ ۷۸-۸۱). بدین ترتیب، نشان می‌دهد که همه نعمت‌های مادی و معنوی و نیز جسمی و روحی از آغاز تا پایان زندگی، همه از ناحیه پروردگار جهانیان سرچشمه گرفته است.

اگر بخواهیم به اهمیت نعمت‌های بی‌شماری که خداوند به بشر ارزانی داشته، واقف شویم، کافی است حالتی را که در زندگی بر اثر فقدان این نعمت‌ها از دست می‌دهد، در نظر بگیریم و ببینیم تا چه حد جهان تیره و تار و فاقد طراوتی خواهیم داشت و سپری کردن عمر، حتی در نبود یکی از این مواهب و نعمت‌ها، چقدر جانکاه و رنج‌آور است (ر.ک؛ حجتی، ۱۳۷۶: ۴۱).

۶- ارائه بینش در مورد مرگ و مرگ عبرت‌آمیز سلیمان^(ع)

درباره مفهوم مرگ نیز قرآن افق دیگری را پیش روی انسان می‌گشاید و آگاهی قشری و ظاهر‌گرای او را در رابطه با دنیا می‌نکوهد: ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾ آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت (و پایان کار) غافل‌اند ﴿(الروم/۷).

در این بینش، مرگ معنای نوین به خود می‌گیرد و علی‌رغم اینکه چشم‌های نزدیک‌بین انسان آن را پایانی مبهم و وحشتناک برای زندگی می‌بیند، مرگ یک آغاز شناخته می‌شود؛ آغازی بر زندگی شگرف و وصف‌ناپذیر. یا چنان فوتی که حیات دنیا در برابر آن به مرگ شبیه‌تر است. پس حیات دنیا بُن‌بست نیست، بلکه گذرگاهی است که با گذشتن از آن به

عرصه‌ای بزرگ، باز و روشن می‌رسیم. اما اینکه ما در این عرصه بزرگ لقاء خدا، چگونه گام بگذاریم، از زندگی ما برمی‌خیزد؛ یعنی هر کسی همان‌گونه می‌میرد که زیسته است. زندگی، مرگ را می‌زاید و مرگ زندگی را. هر کس می‌خواهد از ورطه مرگی عبث برهد، باید به زندگی معنا ببخشد و هر کس می‌خواهد به زندگی معنا ببخشد، باید مرگ را نصب‌العین خود کند. لذا هر کس مرگ را به فراموشی بسپارد، از «زندگی» نیز محروم است. او تنها تنی دارد که گور جانش شده است (ر.ک؛ جعفری، ۱۳۷۶: ۲۳۶).

در زندگی دنیا، هم آرزوهای بلند و هم یأس‌های عمیق در کمین انسان نشسته‌اند و هر دو گشوده‌اند و هر دو تهدیدکننده زندگی هستند و آنچه هر دو را در بند می‌کند، وجود مرگ است. مرگ هم بر «آمال» و هم بر «آلام» که هر دو بی‌حد جلوه می‌کنند، حد می‌زند و آنها را چنان که هستند، کوچک نشان می‌دهد و تاب و طاققت آدمی را افزایش می‌دهد و او را بر ادامه زندگی قادر می‌سازد (ر.ک؛ برومند، ۱۳۸۰: ۲۱۱).

قرآن کریم در قالب داستان مرگ عجیب و عبرت‌انگیز سلیمان^(ع)، این واقعیت را روشن می‌کند که پیامبری با آن عظمت و حکمرانی با آن قدرت و ابهت که جن و انس، شیطان و پری خدمتکارش بودند و آسمان و زمین جولانگاهش بود، چگونه در برابر مرگ آسیب‌پذیر و ناتوان بود که در یک لحظه به مرگ ناگهانی از دنیا رفت، چنان‌که اجل حتی مجال نشستن و یا خوابیدن در بستر را به او نداد و در حالی که ایستاده بود و بر عصایش تکیه زده بود، چنگال اجل گریبانش را گرفت و روح از بدنش پرواز کرد و او در همان حال، مدتی سرپا ماند تا اینکه موریانه‌ای عصای او را خورد و او روی زمین افتاد و مردم از مرگ او آگاه شدند (ر.ک؛ سبأ/۱۴).

ماجرای مرگ سلیمان هشدار است برای تمام مغروران سرکش، چراکه آنها هر قدر به مال، مکتنت و قدرت دست یابند، باز نخواهند توانست به گرد پای سلیمان نبی که ابر و باد و مه و خورشید و فلک مسخر وی بود، برسند و در هر حال که باشند، در لحظه‌ای کوتاه همچون حبایی بر امواج دریا محو و نابود خواهند شد و گزیز و گزیزی از مرگ نخواهند داشت (ر.ک؛ باقری، ۱۳۷۸: ۱۲۵).

در رویدادی دیگر، قرآن داستان گروهی از بنی اسرائیل را حکایت نموده که به بهانه وجود طاعون در میدان جنگ، از رفتن به جهاد سر باز زده بودند و خداوند نیز آنها را به همان چیزی که از آن هراس داشتند، مبتلا نمود و بیماری طاعون را در میانشان شایع ساخت و آنها در حالی که خانه‌های خود را خالی کرده، از ترس طاعون به بیابان‌ها گریخته بودند، در همانجا طعمه مرگ شدند و همگی سر به تراب تیره فرو بردند (ر.ک؛ البقره/۲۴۳).

این حکایت نیز در صدد آن است تا بینش انسان‌ها و تصوّر آنها را از مرگ تصحیح نماید و بدانها یادآور شود که حرص و ولع به زندگی، بر عمر کسی نمی‌افزاید و مقدرات الهی را نسبت به کسی تغییر نخواهد داد و نیز با فرار از زیر بار مسئولیت‌ها و با استفاده از بهانه‌های مختلف نمی‌توان از چنگال قدرت الهی گریخت و مرگ را به تعویق انداخت، بلکه رشته حیات و مرگ همه موجودات به دست خداست و آنچه بخواهد همان شود (ر.ک؛ البقره/۹۴).

همچنین برای پرده برداشتن از دروغ و تزویر یهودیان و ردّ پندارهای موهوم آنان که خود را گل سرسید جوامع بشری می‌دانستند و معتقد بودند که بهشت به خاطر آنها آفریده شده است و آتش جهنّم با آنان چندان کاری ندارد و آنها فرزندان خدا و دوستان خاص او هستند و خلاصه، آنچه خوبان همه دارند، آنها تنها دارند، قرآن می‌فرماید: «اگر (چنان که شما مدّعی هستید)، سرای آخرت مخصوص شماست نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید، اگر راست می‌گویید» (البقره/۹۴؛ برای آگاهی بیشتر، ر.ک؛ سبحانی، ۱۳۶۰: ۶۹-۷۰).

مگر دوست همیشه مشتاق لقای دوست نمی‌باشد؟! پس چرا شما که مدّعی دوستی خاصّ خدا هستید، تقاضای رسیدن به لقای او را ندارید و اینقدر به زندگی دنیا چسبیده‌اید و از مرگ وحشت دارید؟! این خود بهترین گواه است که شما در ادّعای خود صادق نیستید.

برای کسی که پرونده اعمال خود را پر از نقطه‌های سیاه و تاریک می‌بیند و از اعمال زشت و ننگین خود به خوبی آگاه است، مرگ هیولایی خواهد بود که حتی نامش نیز لرزه بر اندام فرد می‌افکند و همواره از لحظه فرارسیدن آن در بیم و اضطراب به سر می‌برد. اما چهره مرگ در نظر مردان الهی و انسان‌های پرهیزکاری که حیاتی طیّبه داشته‌اند، چهره زیبا و دلربایی است که از آن مشتاقانه استقبال می‌کنند، همچنان که امیرالمؤمنین علی^(ع) در باب

اشتیاق به مرگ در راه خدا می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَيَأْبِنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَسَ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِئُدَىٰ أُمِّهِ: سوگند به خدا، آنس و علاقه فرزند ابی‌طالب به مرگ از علاقه طفل به پستان مادر بیشتر است» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۱۵۶).

نتیجه‌گیری

تفکر و اندیشه در عواقب امور گنهکاران و عاصیان، اصل و اساس حیات انسانی است؛ زیرا انسانیت انسان و ادراک او از عالم، آدم و خدا، به نحوه تفکر او بستگی دارد. با تفکر است که استعدادهای پنهان آدمی از قوه به فعل درمی‌آید و زمینه حرکت کمالی او فراهم می‌شود. در واقع، سیر تربیت باید به گونه‌ای باشد که مترقی به فکر صحیح راه یابد و اندیشیدن درست شاکله او شود تا زندگی حقیقی بر او رخ نماید؛ زیرا نیروهای باطنی انسان و حیات حقیقی او با فکر و اندیشه فعال می‌شود و با گشودن دریچه تفکر، درهای حکمت و راه‌یابی به حقیقت بر او گشوده می‌شود.

پیامبران الهی در طول تاریخ منادی اندیشه‌ورزی بوده‌اند و در سیره تربیتی خود همواره تلاش می‌کردند تا چشمه فکر و اندیشه صحیح را در نهاد آدمی به جوشش درآورند و می‌کوشیدند تا مرغ اندیشه را از قفس خرافات و موهومات برهانند و افق‌های وسیعی را در فرا روی انسان‌ها بگشایند.

همان‌گونه که برای شناخت راه از بیراهه در جاده‌ها و بیابان‌ها نیاز به علامت‌ها و نشانه‌ها داریم، برای شناخت حق از باطل در مسیر زندگی و در طوفان غرایز و هوس‌ها نیز به نشانه‌هایی روشن و بینش‌های صحیح و متعالی نیازمندیم. قرآن در لابه‌لای داستان‌ها و حکایت‌های تربیتی خود به ارائه بینش و جهان‌بینی متعالی برای انسان می‌پردازد. از مقاصد مهم ارائه بینش و جهان‌بینی صحیح در تربیت، آن است که چشمان انسان به درستی گشوده شود و به بصیرت دست یابد و بتواند از ظواهر امور بگذرد و بواطن امور را بنگرد و نیز از محسوسات و مشهودات به معقولات برسد و خود را از فرورفتن در گرداب فریب‌ها حفظ کند و

در راه‌های خطا که دیگران مکرر رفته‌اند، گام نگذارد و ارائه بینش و جهان بینی متعالی راهی استوار در رساندن انسان به این مقصد تربیتی است.

بنابراین، نقش تربیتی ارائه بینش این است که انسان را اهل عبور از غفلت به بصیرت کند و او را از خانه غرور بیرون آورد و به خانه شعور برساند و مادام که انسان در خانه غرور خویش گرفتار است، از آنچه بر سر دیگران رفته است، درس نمی‌آموزد و خطاهای گذشتگان را تکرار می‌کند و به همان راهی می‌رود که آنان رفته‌اند. تجربه تاریخ سرشار از وجود کسانی است که به دلیل نداشتن بینش و جهان بینی درست، هر یک بار خطایی را به دوش کشیده‌اند و تجربه‌های تلخ و شیرینی را پشت سر گذاشته‌اند. از این رو، لازم نیست حتماً ما نیز خود به تجربه بنشینیم و راه طی شده آنان را بار دیگر بیازماییم، چراکه این بهای گزافی است و نیکو گفته‌اند که: «آزموده را آزمودن خطاست».

قرآن کریم با تشریح حکایات و تاریخ پیشینیان و اقوام گذشته و فراز و نشیب‌های زندگی آنان، درسی زنده و جاری از مدرسه روزگار در اختیار شاگردان هستی می‌گذارد و آنها را به کسب تجربه از این وقایع فرامی‌خواند. یکی از عبرت‌های مهم تاریخ که در قرآن بیان شده است و به انسان جهان بینی عمیقی می‌بخشد، آن است که غالباً تمدن‌های بزرگ و کاخ‌های رفیع و طاغوت‌های متکبر با خردترین و کوچکترین چیزها از پای درآمدند تا انسان‌ها را از خواب غفلت بیرون آورد و پوشالی بودن آن همه قدرت‌ها و امکانات عظیم را در برابر قدرت خدا ترسیم نماید. آنجا که قرآن به انسان‌ها بینشی عمیق ارائه می‌نماید که تأمل نمایید، در این که سدّ عظیم مآرب را چند موش صحرائی کوچک سوراخ نموده، آن را از هم فرومی‌پاشند و یا اصحاب فیل که با چند سنگریزه که از منقار پرنده‌هایی کوچک رها شده بود، همچون کاه جویده می‌شوند یا نمرود با یک پشه خرد از پا درمی‌آید و مردم شهر انطاکیه که با یک صیحه و فریاد دلخراش طومار حیات آنان پیچیده می‌شود و مانند آن، دیگر چه جای به خود بالیدن و عرض اندام در برابر قدرت بی‌انتهای خداوند باقی می‌ماند.

آری مشاهده و تأمل در حکایت‌های تربیتی قرآن و روایت مناظر شهرهای ویران قوم عاد و منازل تخریب شده قوم ثمود و دیار زیر و رو شده قوم لوط، همگی با زبان بی‌زبانی ماجرای

دردناک اقوام پیشین را بازگو می‌کنند و به مردم امروز و آینده هشدار می‌دهند و از حنجره تاریخ فریاد برمی‌آورند و همگان را از فروغلطیدن در همان گردابی که گذشتگان به آن گرفتار آمدند، بر حذر می‌دارند. تمام حکایت‌ها و داستان‌های تربیتی قرآن در صدد است که به انسان بینشی عمیق و جهان‌بینی صحیح ارائه نماید تا با بهره‌گیری از آنان صلاح و رستگاری برای همگان رقم زده شود.

منابع و مآخذ

قرآن کریم.

- ابن اثیر، محمدبن عبدالکریم. (۱۳۸۵ق.). *الکامل فی التاریخ*. بیروت: دار بیروت و دار صادر.
- ابن شعبه حرّانی، علی بن حسین. (۱۳۶۰). *تحف العقول*. تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامی.
- ابن منظور، محمدبن مکرم. (۱۴۰۵ق.). *لسان العرب*. قم: نشر ادب الحوزه.
- باقری، خسرو. (۱۳۷۸). *نگاهی دوباره به تربیت اسلامی*. تهران: انتشارات مدرسه.
- برومند، مهدی. (۱۳۸۰). *شیوه‌های تعلیم در قرآن و سنت*. رشت: انتشارات کتاب مبین.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد. (بی‌تا). *غررالحکم و دررالکلم*. ترجمه محمدعلی انصاری. بی‌جا: بی‌نا.
- جعفری، یعقوب. (۱۳۷۶). *شرح تاریخی قرآن*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- حجتی، سید محمدباقر. (۱۳۷۶). *پژوهشی در تاریخ قرآن کریم*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۳ق.). *وسائل الشیعه*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- حکیم، محمدباقر. (۱۴۱۷ق.). *علوم القرآن*. قم: مجمع الفکر الإسلامی.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۶۰). *لغت‌نامه دهخدا*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رازی، ابوالفتح. (۱۳۷۱). *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- سبحانی، جعفر. (۱۳۶۰). *منشور جاوید*. اصفهان: کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین^(ع).
- شاذلی، سید قطب. (۱۴۰۲ق.). *تفسیر فی ظلال القرآن*. بیروت: دار الشروق.
- طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۳۶۳). *تفسیر المیزان*. قم: بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبائی^(ره).
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۴۰۸ق.). *مجمع البیان فی علوم القرآن*. بیروت: دار المعرفه.

- طبری، محمد بن جریر. (۱۴۰۸ق.). *تاریخ الطبری*. بیروت: دارالکتب علمیّه.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۱۴ق.). *الأمالی*. قم: مؤسسه البعثة.
- عیاشی، محمد بن مسعود. (۱۳۸۰). *تفسیر العیاشی*. تهران: کتابخانه علمیّه.
- فیض کاشانی، ملامحسن. (بی تا). *الصافی فی تفسیر القرآن*. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- قاسمی، حمید محمد. (۱۳۸۵). *روش‌های تربیتی در داستان‌های قرآن*. تهران: نشر و پژوهش معناگرا.
- قزائنی، محسن. (۱۳۷۸). *تفسیر نور*. قم: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- قمی، علی بن ابراهیم. (۱۴۰۴ق.). *تفسیر القمی*. قم: مؤسسه دارالکتب.
- کلینی، محمدبن یعقوب. (۱۳۶۲). *اصول کافی*. تحقیق علی اکبر غفاری. تهران: دارالکتب الإسلامیّه.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق.). *بحار الانوار*. بیروت: دار احیاء التراث الإسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران. (۱۳۷۱). *تفسیر نمونه*. تهران: دارالکتب الإسلامیّه.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۷). *مثنوی معنوی*. به اهتمام رینولد نیکلسون. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- نجاتی، محمدعثمان. (۱۳۶۷). *قرآن و روانشناسی*. ترجمه عباس عرب. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- نصری، عبدالله. (۱۳۷۶). *مبانی رسالت انبیاء در قرآن*. تهران: انتشارات سروش.